

سرولونامه

شماره یازدهم

خردادگان ۸۹

<http://www.amordad.net/emag>





خردادگان

رویه ۳

پردیس

رویه ۴

افغانستان و آسیای میانه

نویسنده: اوج اکبری شالچی
رویه ۵

خیام

نویسنده: یزدان صفایی
رویه ۷

شناساندن نسک

نویسنده: مریم امامی جعفری
رویه ۱۰

آمیزش استوره و تاریخ و دو نمونه از آن

نویسنده: یزدان صفایی
رویه ۱۲

صاحب امتیاز: تارخای امرداد

سرمدبیر: پویا احمدی

صفحه آرای: پویا احمدی

همکاران این شماره:

یزدان صفایی

اوج اکبری شالچی

مریم امامی

جعفری

الف. نیکویی

اروپین



خرداد آب را از فروهر می ستاند و به باد می سپارد

چهارم خرداد مصادف است با جشن خردادگان، به همین مناسبت انجمن زرتشتیان و انجمن سرفراز مارسم جداگانه ای در یاد بود این جشن باستانی برگزار می نمایند. جشن خردادگان از زمره جشنهای همنام شدن روز و ماه ایرانیان است که در سالهای اخیر برگزاری آن کمرنگ شده بود. اما امسال انجمن زرتشتیان جدید، آن را مفصل تر از سالیان گذشته برگزار کند.

جشن خردادگان از زمره جشنهای همنام شدن روز و ماه ایرانیان است که در سالهای اخیر برگزاری آن کمرنگ شده بود. اما امسال با تشکیل انجمن زرتشتیان جدید، کمیسیون گردش چهل در نظر دارد آن را مفصل تر از سالیان گذشته برگزار کند.

روز ششم هر ماه به نام خرداد، امشاسپند مادینه موکل بر آب، نامیده می شود و ششم خرداد از ماه خرداد جشنی در ستایش از این امشاسپند برگزار می شود. این روز در تقویم رسمی کشور مطابق با چهارم خرداد می شود.

خرداد یا هئورواتات Haurvatat به معنی تمامیت، کلیت و کمال است و مظهری است از مفهوم نجات برای افراد بشر. از کارهای عمده اوحامیت از آب است و شادابی گیاهان از اوست. همچنین خرداد مظهر تندرستی و سلامتی است.

خرداد همواره در متون همراه مرداد، امشاسپند مادینه دیگر ذکر می شود. این دو امشاسپند با آب و گیاه ارتباط دارند. از آن جا که پاره ای از مراحل آفرینش مثل آب و گیاه به گونه ای طبیعی جفت اند، پس پاسداران آنان نیز، خرداد و مرداد، بیشتر اوقات با هم می آیند. هدایای آنان ثروت و رمه چهار پایان است، به گونه ای که این دو نماینده آرمان های نیرومندی، سر چشمه زندگی و رویش هستند. هماوردان خاص آنها، دیوان «گرسنگی» و «تشنگی» اند. همکاران خرداد، ایزد تیشتر و باد و فروهر پرهیزکاران هستند. خرداد امشاسپند در دوران حمله اهریمن، آب را به یاری فروهرها می ستاند. به باد می سپارد و باد آن را به شتاب به سوی کشورها می برد و به وسیله ابر می باراند

در نامگذاری ماه ها، خرداد و مرداد در دو طرف ماهی هستند که نماد آن تیر یا تیشتر است و تیشتر ایزد باران است. در این جا هم ارتباط میان دو امشاسپند را با آب می بینیم. افزون بر این، در ملکوت خداوند، تندرستی و زندگی جاودان زیر نظر این دو امشاسپند بهره آدمی خواهد شد.

در بندهشن Bundahish (=آغاز آفرینش)، یکی از کتاب های پهلوی که بر اساس ترجمه ها و تفسیرهای اوستا تدوین یافته و در بردارنده اسطوره های مربوط به آفرینش، تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان، جغرافیای اساطیری و حتی نجوم و ستاره شناسی است، درباره این امشاسپند آمده است: «خرداد سرور سال ها و ماه ها و روزهاست؛ او این را از این روی است که او سرور همه است. او را آب مایملک دنیوی است. هستی، زایش و پرورش همه موجودات جهان از آب است و زمین را نیز آبادانی از اوست. چون اندرسال، اگر نیک شاید زیستن، به سبب خرداد است... او که آب را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه، خرداد او را آسوده یا آزرده بود. او را همکار، تیر و باد و فروردین است.»

در یشتها، یکی از بخش های اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، که در ستایش و نیایش ایزدان است، فقط برای دو امشاسپند، اردیبهشت و خرداد، هر یک یشتی جداگانه موجود است. خرداد یشت در ستایش خرداد امشاسپند، چهارمین یشت اوستاست که متاسفانه آسیب زیادی دیده و بسیاری از کلمات آن از بین رفته یا ناخواناست. تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا اندازه ای کلید فهم آن باشد، امروزه در دست نیست. اما در آن چه باقی مانده، در یازده بند، به یاد کردن از امشاسپندان به ویژه خرداد سفارش شده. چون یاد آنان دیوان را دور می سازد و یاد خرداد، به خصوص دیو نسو (=دیو فساد و گندیدگی) را می راند. در این یشت، به صراحت آمده که خداوند امداد و رستگاری و رامش و سعادت را از طرف امشاسپند خرداد به مرد پاکدین می بخشد. در بند ده این یشت می خوانیم: «برای فروغ و فرّش من او را، امشاسپند خرداد را با نماز بلند (و) با زوهر (۱) می ستاییم، ما می ستاییم امشاسپند خرداد را با هوم (۲) آمیخته به شیر، با برس (۳) با زبان خرد، با پندار و گفتار و کردار، با زوهر و با کلام بلیغ.»

آرزو رسولی

پانوشت ها:

۱. نوعی فدیة آیینی که طی آن معمولا آب یا شیر و یا نوشیدنی های دیگر نثار می شود
۲. گیاهی مقدس که فشردن آیینی آن نوعی قربانی غیر خونین است.
۳. دسته ای از شاخه های کوچک درختان که همه با نواری به هم متصل می شوند و در مراسم آیینی زردشتی به کار برده می شوند.



وجود دارد ، آن هم در اطراف عسلویه !

مردم چاهه و جم ، کوه پردیس را فوق العاده مقدس و محترم می شمارند ، و به استناد علائم موجود در آتشکده احتمالا یکی از اولین مکانهایی بوده که نفت در آن سوزانده شده است .

با افتتاح جاده فیروز آباد به عسلویه توسط پتروشیمی ، رفتن به این منطقه خیلی میسر تر و راحت تر شده است . پتروشیمی با تاسیس سه شهرک بزرگ در این منطقه اقدام به تاسیس فرودگاه جم نموده و چهارشنبه هر هفته یک پرواز به مقصد جم انجام می شود که امکان بسیار خوبی برای سفر به این منطقه اعجاب انگیز است .

<http://www.asriran.com>

کدخبر: ۱۰۹۹۸۹

تاریخ انتشار: ۰۳ اردیبهشت ۱۳۸۹



پردیس

نام این کوه باستانی پردیس است در حومه شهرستان جم از توابع عسلویه استان بوشهر و در نیمه های راه بندر کنگان به فیروز آباد شیراز قرار دارد . نکات قابل توجهی که در این کوه باستانی وجود دارد :

۱. قله این کوه نزدیک ترین نقطه زمین به خورشید است چون بالاترین ارتفاع در نزدیکی خط استواست .

۲. آتشکده فوق العاده باستانی که در قله کوه قرار دارد ، محل تولد و غسل تعمید پدر جمشید جم است .

۳. مغناطیس فوق العاده قوی کوه در جهان زبانزد است و اگر در فاصله ۵۰ تا ۱۰۰ متری کوه یعنی تقریبا انتهای ترین نقطه مشخص اسفالت با ماشین توقف کنی و ترمز دستی را بخوابانید ، ماشین بجای سر پائینی به نرمی به سمت کوه کشیده می شود که البته همین مغناطیس برای رانندگان نا آشنا بسیار دردسر ساز بوده و تا کنون تعداد زیادی از خودروها بی اختیار با کوه تصادف کرده اند .

۴. پوشش گیاهی منطقه نوعی خار بیابانی گرمسیری منحصر به فرد است که خواص دارویی فراوان دارد و عسل حاصله از منطقه تماما "پیشخرید چند کارخانه داروسازی بزرگ جهان است یکی از ترکیبات اصلی مسکن Advil که یکی از بهترین قرصهای شناخته شده برای ناراحتی های اعصاب و دردهای میگرنی است از همین عسل تهیه می شود .

۵. این منطقه خرماي ویژه نیز تولید می کند که به نام خرماي خصه معروف است و کاملا در شیره خود غرق می شود یعنی یک کاسه آن ظرف سه ساعت پر از شیره می شود و اندازه این خرما اندازه آلبالو بود و به جهت همان خواص دارویی منطقه تماما " برای ساخت قندهای رژیمی برای بیماران دیابتی صادر می شود، نکته جالب دیگر رویش درخت زیتون در دامنه شمالی کوه حد فاصل شهرستان جم تا روستاهای چاهه و دره پلنگی می باشد که در آب و هوای آن منطقه بسیار بعید می نمود .

فعلا "سندی برای قدمت چاهه و دره پلنگی وجود ندارد ولی علائم مشهودی از غار نشینی مشاهده ، و فسیل های مختلفی در این منطقه به وفور پیدا شده است .

۶. در لایه های زیرین این کوه معدن عظیمی از آب خنک و فوق العاده سالم



پیوندهای فرهنگی افغانستان و آسیای میانه در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم

نویسنده: بری بچکا

برگرداننده: ا. ح. اکبری شالچی

کار یابند. برخی‌شان ماندگار شدند. روزنامه‌های تاشکند نوشته‌اند که تنها در دسامبر سال ۱۸۸۸ دو کاروان بزرگ به بخارا رسیده‌اند. افغانستانی‌هایی که در آنجا می‌زیسته‌اند در کتاب‌های ژوزف اول پزشک چکسلواکیایی بارها و بارها یاد شده‌اند. وی از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ در امیرنشین بخارا می‌زیسته. یک کاروان‌سرای افغانستانی هم هستی داشته است. فیلو ماتوش در سال ۱۹۰۴ در گزارشی در روزنامه‌ای که در سمرقند بیرون می‌آمده می‌نویسد: «در آن سوی آسیای ما باغ‌هایی است که از آن افغانستانی‌هاست. در اینجا کم‌وبیش ۵۰۰ خانواده افغانستانی می‌زیند که پس از برتخت‌نشینی عبدالرحمان خان در ی امیر یعقوب به اینجا کوچیده‌اند». این نیز یادکردنی است که امیر افغانستان، عبدالرحمان (۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱) با دسته‌ای از همراهانش بیش از ۱۰ سال در سمرقند زیسته. روگشت‌های گسترده‌ای که وی پس از آن کرد، باید به احتمال بسیار، به همنشینی او با نمایندگان روشن‌اندیشی و روگشت‌گرایی (رفرمیسم) در این شهر پیوند داشته باشد. حق‌نظر نظروف، دانشمند تاجیک، سندی به دست داده که می‌نمایاند در فرارود (ماوراءالنهر) یک هسته جمهوری خواه هستی داشته و نیز حکومتی جمهوری به رهبری حاجی یعقوب روستاقی و به وزارت جعفر رفیق و خال محمد میمنگی.

عبدالحی حبیبی (در گذشته به سال ۱۹۸۵) پژوهشگر افغانستانی در یادبودی که در باره صدرالدین عینی، نویسنده و دانشی‌مرد تاجیک نوشته، آورده که به هنگام دیدار از ازبکستان بیش از هر کجا آرزوی دیدن سمرقند را داشته، چون این شهر با تاریخ کشورش پیوند تنگاتنگی دارد و مکتب‌های هنری سمرقند و هرات چه در روزگار کهن و چه در سده‌های میانه سرچشمه‌های یگانه و سبکی یکتا داشته‌اند و مردم افغانستان و فرارود ریشه‌های معنوی مشترکی دارند. صدرالدین عینی در گفتگو با حبیبی می‌گوید که به هنگام بُن‌گشت (اتقلاب) افغانستانی‌های بسیاری در سمرقند و بخارا می‌زیسته‌اند و وی شیوه سخنگویی ایشان را نغز می‌شناخته و زبان یگانه در چنین پیوندها و شناسایی‌هایی نقشی کلان بازی می‌کند.

آگاهی‌هایی در دست است که می‌رساند روزنامه افغانستانی «سراج‌الخبار» محمود طرزی در میان هوشمندان بخارا خوانندگان بسیار دلبسته‌ای داشته. یک بازرگان پشیم، به نام غلام‌نبی در آن شهر، پاسخوَر دریافت آبونمان بوده و میان ۵۰ تا ۶۰ مشترک در بخارا و سمرقند داشته است. گذشته از این وی نسخه‌های این گاهنامه را با گاهنامه‌ای چاپ فرارود عوض می‌کرده است. سامسونف، کارگزار سیاسی روسیه در سن‌پترزبورگ گفته که در بخارا ۱۲۰ نفر روزنامه سراج‌الخبار را آبونماند و هر شماره آن دست به دست گشته چند ده کس می‌خوانده‌اند. حسن عرفان نویسنده تاجیک در نوشتاری می‌نویسد که عطاالله خان به خواهش باشندگان تاجیک منطقه مزار شریف و میمنه افغانستان - در سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در سمرقند خواستار فرستاده شدن یک‌صد نسخه از گاهنامه «شعله انقلاب» گشته و آن را سفارش داده است. این همان گاهنامه‌ای است که صدرالدین عینی چند نوشتار پرارزش آن هنگام خود «برخیز شرق محروم!» یا «مسئله شرق» را در آن بیرون داده و در همان‌ها به میهن‌دوستی رایج در میان مردمان آسیای آن زمان پرداخته بود. وی در جای دیگر از روگشت‌های امان‌الله خان پیشوازی می‌کند و در نوشتار «مناسبت حکومت عالی افغانستان و حکومت بخارا» به ستایش پیوندهای خوب افغانستانی‌ها و جمهوری بخارا می‌پردازد. به گفته عبدالحی حبیبی، صدرالدین عینی ادبیات هم‌روزگار افغانستان را به خوبی می‌شناخته و گفته که ادیبان بخارا از آن سرچشمه زلال جان می‌گیرند. صدرالدین عینی همچنین با کارهای محمود طرزی نویسنده و اندیشمند افغانستانی آشنایی داشته و سروده تمثیلی‌اش «قصه کرمک و پروانه» (۱۹۱۷) پاسخی است به «پروانه» داستانی از طرزی که در جنگ سرایش «از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی» بیرون آمده بوده است.

محمود طرزی با نگرش بر رئالیسم ادبی چنین سروده:

نخستینه‌های گویای اندیشه‌های نوین در کارهای نویسندگان برجسته آسیای میانه، در نیمه دوم سده نوزدهم و آغاز سده بیستم پدیدار گشته است. در آن زمان، گذشته از ترکستان روسیه، دو مرکز دیگر نیز هستی داشت: بخارا، و کابل؛ خویه [خوارزم] پیش از آن زمان، در پشت این دو شهر جای داشت. روگشت‌ها (رفرها) بیشتر از راه لندن و استانبول و قاهره و بیشتر از راه گاهنامه‌های پارسی‌زبان بر بخارا و کابل کارگر می‌افتاد. در میان آنها گاهنامه «ترجمان» چاپ کریمه و «حیل‌المتین» چاپ کلکته از ارزش بیشتری برخوردارند. جمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) که بخشی از زندگی خود را در افغانستان سپری ساخته، در این میانه نقش بزرگی بازی کرد. پیوندی پویا و پرشور میان امیرنشین‌های افغانستان و بخارا آن روزگار هستی داشت. در میان کسانی که در سده نوزدهم به مدرسه «بخارای شریف» مرکز خدانشناسی اسلامی خاورزمینی آمدند، بسیاری کسان از افغانستان بودند. جنیدالله حاذق هراتی که به سال ۱۸۰۲ به بخارا رفته بود، سال‌های سال زبور دربار بخارا بود. چون سرورده‌ای انتقادی برای امیر نصرالله گفت، ناچار گریخت و در سال ۱۸۴۳ کشته شد.

قاری رحمت‌الله واضح بخارایی در کتاب «تحفه الحباب فی تذکره الاصحاب» که در سال ۱۸۷۱ نگاشته، از پانزده سراینده افغانستانی تبار دیگر یاد کرده است. یکی از ایشان جمال‌الدین جمالی است که سراینده‌ای از تاشقورجان بوده و در جنگ امیر بخارا با روس‌ها هنبازی گزیده و برادرش قوام‌الدین در نبرد جَزَق جان باخته است. نیز ظهورالدین ظهوری کابلی و قاسم مخدوم متخلص به قاسمی و همچنین از ملا حاجی محی‌الدین قندهاری که در بخارا آموزه خوانده و سپس در خجند زیسته و به تاجیکی و ازبکی و حتی تازی سروده گفته یاد شده است.

رسول هادی‌زاده نویسنده و ویژه‌شناس تاریخ ادبیات تاجیکی، سخن را به سه بلخی می‌کشاند: عبدالواحد سریر که به آهنگ آموزه‌خوانی به بخارا رفته بوده و تا به هنگام مرگ (سال ۱۸۹۶) در همان جا مانده است. و دیگر: ابوالفضل مخدوم سیرت (در گذشته به سال ۱۸۹۹) و عیسی مخدوم (۱۸۲۷ تا ۱۸۹۸). خال محمد خسته پژوهشگر تاریخ ادبیات افغانستان و نیز نویسنده که تبارش از بخارا است، در نوشتاری در «آریانا» گاهنامه‌ای که در کابل بیرون می‌آمد و به سال ۱۹۶۱، از سراینده‌ای به نام عزت مزارشریفی یاد کرده که در سال ۱۸۵۰ به امیرنشین بخارا کوچیده و تا هنگام مرگ خود در سال ۱۸۶۴ در مدرسه‌ای در شیربدن آموزه می‌داده است. نعمت‌الله محترم (در گذشته به سال ۱۹۲۰) در جنگ خود «تذکره الشعرا» از یازده سراینده دیگر افغانستانی یاد کرده که در میانشان اعلا پیرمستی، عزیز قندوزی، مهرماه کابلی، نادر هراتی و دیگرانی به چشم می‌خورند. در برخی دیگر از سرچشمه‌های پژوهشی نیز با کسانی چون سید محمد قاسم پنجشیری و میرزا قادری بلخی روبرو می‌شویم. این که میرزا سراج بخارایی («دکتر صابر» ۱۸۷۷ تا ۱۹۱۷) در سفری از افغانستان نیز دیدار کرده تصادفی نیست. این نشانگر آن است که دانشوران در آن روزگار بسیار میان کابل و بخارا رهسپار بوده‌اند.

افغانستانی‌های بی‌شماری در فرجام سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به امیرنشین بخارا و ترکستان روسیه رفتند تا در آنجا پیشه خود را ورزند یا



وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت

وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت

صدرالدین عینی به دنبال وی سروده:

عینی به یک غزل نتوان شرح حال کرد

باید از انقلاب نوشتن کتاب سرخ

جلال اکرامی نثرنویس شناخته‌شده یادآوری می‌کند که برگردان‌های طرزی از مهادستان (رمان)‌های ژول ورن، دریچه‌ای تازه را به روی او به جهان گشوده است.

در چنین حال‌و‌روزی بسیار ناممکن است که اندیشه‌های روشن‌گرانه بخارا و سمرقند بر چهره‌های راهبر افغانستان کارگر نیفتاده بوده باشد. بسیار ممکن است که سروده‌های عبدالقادر سوادای بخارایی خوانده شده باشد، وی طنزسرای بود که کار و کردار و اندیشه‌های دغلكارانه کارمندان دولت را زیر سنجش می‌کشید و پیروی بی‌روح از بیدل را در پهنه ادبیات محکوم می‌ساخت. نیز سروده‌های شمس‌الدین مخدوم شاهین همچنین در کابل خریدار داشت. کار منشور وی «بدایع‌الصنایع» اندیشه‌های جهان‌بینانه پیشرفته‌ای را در بر می‌گیرد. خوانندگان در مثنوی او «لیلی و مجنون» با چهره بسیار تازه‌ای از زن بر می‌خورند که تا آن هنگام هیچ معمول نبوده است. محمدصدیق هراتی که در زندگی کوتاه خود در سروده‌هایش به حق‌کشی اجتماعی اشاره نموده و در نثر نوین خویش مجازها و استعاره‌های غیرطبیعی و کوچک را پس زده را نیز باید در اینجا یاد کرد. یکی از چهره‌های دلچسپ خوقند و فرغانه سراینده مردمی تاش خواجه اسیری (۱۸۶۴ تا ۱۹۱۶) است که پیشه راستین‌اش سنگ‌تراشی بوده. وی همانند محمود طرزی در افغانستان، گرم و پرشور خواستار پیشرفت‌های فن‌آورانه و نیز فرهنگ جهانی بود. اسیری از «روش‌های نوین آموزش» در برابر مکتب‌ها و مدرسه‌های سنتی و اسکولاریستی آسیای میانه پشتیبانی می‌کرد. وی در کار اخلاقی خود «مثنوی خطاب به مسلمانان» دانش و آموزش را می‌ستاید.

احمد مخدوم دانش که «کله» نیز نام گرفته، در بخارا چهره کلیدی و آموزگار معنوی کمابیش همه کسانی است که نام بردیم. دانش در سال ۱۸۹۷ در گذشته. صدرالدین عینی بر این باور است که دانش ستاره فروزان آسمان تاریخ بخارا بوده است. رسول هادی‌زاده نویسنده و پژوهشگر تاجیک، دانش را پیشروترین اندیشمندان ادبیات تاجیکی از سده پانزدهم تاکنون می‌داند.

دانش، (در نگارش امروزی «دونش» [سیریلیک: Дониш]) دانشوری چندسویه بود: اخترشناس، ریاضی‌دان، نگاره‌گر، موسیقی‌دان و خوشنویس، وی حتی سرایش نیز می‌گفت و همچون نثرنویس و سنجشگر سامان سیاسی و اجتماعی آن روزگار از دیگران پیش افتاد. این چیزی است که در یادداشت‌ها و سفرنامه‌هایش بسیار با آن روبرو می‌شویم. برای نمونه می‌گوید که امیر باید خادم مردم باشد و قانون باید برای همگان به یک اندازه نافذ باشد. وی می‌نویسد که ستم، زوال و مرگ و تنگدستی می‌زاید. او خواب آن هنگامی را می‌بیند که چیره‌مندان توپ نسازند و به سرزمین‌های بیگانه دست نیندازند. وی خواستار آموزش همگانی است و روش آموزشی سنتی را محکوم می‌کند. بسیاری از اندیشه‌های چینی وی را می‌توان در «نوادالوقایع» او باز یافت. دانش در کنار کارهای دیگرش نوشتاری به نام «ترجمه حال امیران بخاری شریف» دارد که پنهانی دست به دست می‌گشت و دودمان منقبت‌های چیره‌گر در آن سخت زیر سنجش کشیده شده بود. این کار تا اندازه بالایی

با سنجش تندوتیزی که محمد کاتب روشن‌اندیش افغانستانی در «فیضی از فیوضات» بر عبدالرحمان، امیر افغانستان کرده بود، خویشاوندی دارد. دیدگاه دانش در باره بیدل و روشش نیز شایان نگرش است: وی آن سراینده را مایه سرافرازی تاریخ ادبیات پارسی می‌داند، اما همزمان پسر وی از او را که در آن هنگام در بهارا و افغانستان بسیار روایی داشت، پس می‌زند.

زمانی نگذشت که اندیشه‌های نوین در میان اندیشه‌وران بخارا چون صدرالدین عینی، عبدالرؤف فطرت، محمود خواجه بهبودی و جدیدیان بی‌شمار دیگر- در میانشان کسان بسیاری که بخاراییان جوان نام گرفته‌اند- نقش مهمی یافت. همان هنگام جنبش جوانان در افغانستان سرکوب شد! اگر کلا فیض محمد کاتب برای گرایش به مشروطه‌خواهان کابل بازداشت شد، صدرالدین عینی هم در سال ۱۹۱۷ به گناه اندیشه‌هایش تا دم مرگ تازیانه خورد. اگر ملا کاتب در «سراج‌التواریخ» خود از ستم سپاه امیر بر هزاره‌جات افغانستان نوشت، عینی هم در خاطرات بزرگ خود «یادداشت‌ها» به روشنگری ستم‌های چیره‌گران منقبت بخارا پرداخت.



در اینجا برای بیش تر روشن شدن چهره خيام؛ نگاهی کوتاه و گذرا به کارهای علمی او می اندازیم:

(۱) درست کردن گاهنامه هجری خورشیدی به دستور ملکشاه سلجوقی

(۲) ساختن رصد خانه ی زیچ ملکشاهی در اصفهان

(۳) اختراع ترازوی آبی

(۴) پژوهش های ارزنده در ریاضیات

(۵) تالیف نوشتاری در موسیقی و سرایش شعر هایی به پارسی و تازی و از همه مهم تر رباعیات او

منابع کهن پیرامون خيام

از میان منابع؛ چهار تا از آنها از دیگران؛ کهن تر و معتبرتر هستند:

(۱) ابوالحسن بیهقی: او خيام را در سال ۵۰۵ قمری یعنی در نوجوانی خود به همراه پدرش از نزدیک دیده بود و در باره او نوشت است:

پیشوا؛ فیلسوف؛ حجت الحق خيام؛ زاده ی نیشابور بود و نیاکانش نیز نیشابوری بوده اند و..

از نکات جالب توجه در این توصیف به کار بردن فرنام ((حجت الحق)) برای خيام است که تا پیش از این برای این سینا به کار برده میشد و نشان از درجه بالای دانش خيام دارد.

(۲) ابوالفتح خازنی: او در کتاب میزان الحکمه و در فصل های چهار و پنج و هشت؛ هنگام گفتگو از مخترعان ترازوهای آبی درباره خيام سخن رانده است.

(۳) نظامی عروضی: در کتاب چهار مقاله و در مقاله دوم که پیرامون شعر است؛ هیچ نامی از خيام نمی برد اما در مقاله سوم که پیرامون ستاره شناسی است؛ دو داستان از خيام نقل میکند که از متن آن ها بر می آید که:

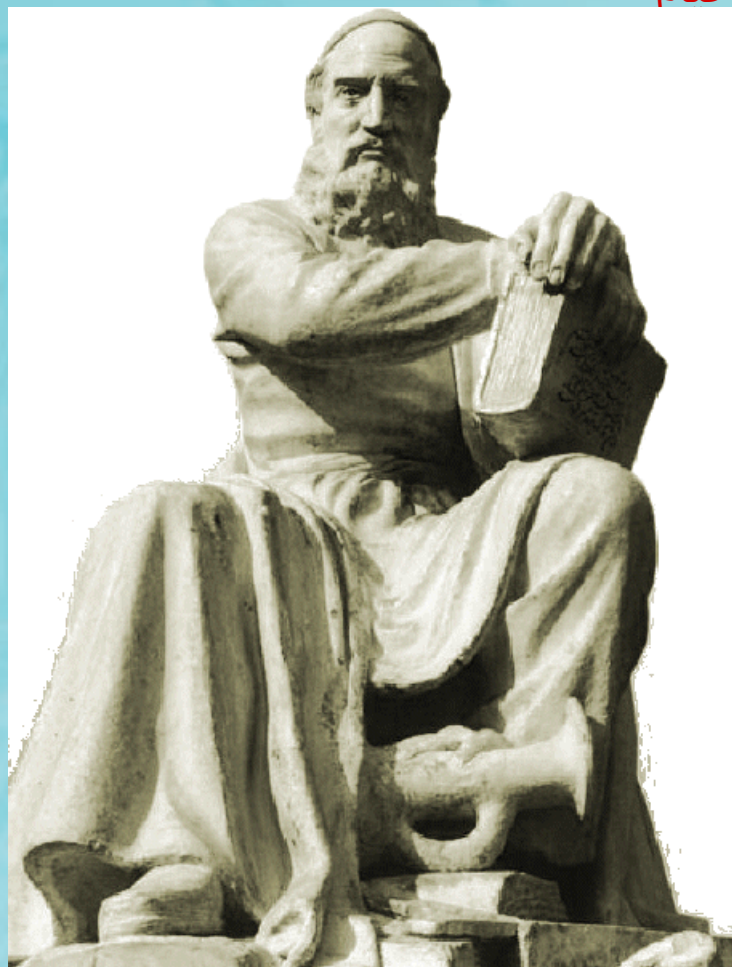
(آ) خيام را خواجه؛ امام و حجت می نامد.

(ب) نظامی عروضی خود از شاگردان خيام بوده است.

(پ) از بودن خيام در مجلس عشرت سخن می گوید که اشاره به مجلس باده نوشی است.

(ت) خيام به ستاره شناسی به شیوه و سبک پیشینیان باور نداشته است و به گفته نظامی: ((ندیدم او را در احکام نجوم؛ هیچ اعتقادی))

(۴) جارالله زمخشری: در کتاب الزاجر للصفار عن معارضه الکبار؛ خيام را از یاران و شاگردان خود می شمارد.



نویسنده: یزدان صفایی

حجت الحق غیاث الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خيامی نیشابوری؛ نامور به خيام از نام آوران علمی و فرهنگی تمدن ایرانی است. او فیلسوف؛ ستاره شناس؛ ریاضی دان؛ مخترع؛ ادیب؛ فقیه؛ تاریخ دان و دانشمند بوده است البته آوازه اش بیشتر به شوند رباعیات اوست.

بر اساس نوشته ی بیهقی در کتاب تتمه صوان الحکمه؛ سال زایش خيام؛ ۴۳۹ قمری/۱۰۴۸ میلادی است و همچنین سال مرگ او بر اساس نوشته نظامی در کتاب چهار مقاله در حدود ۵۱۷ قمری/۱۱۲۳ میلادی بوده است.

کودکی خيام هم زمان با سالهای نخست فرمانروایی سلجوقیان بود. آنها نیز به پیروی خلیفگان بغداد؛ فرصت زیادی به اندیشمندان و آزاد اندیشان برای بیان دیدگاه های خود نمی دادند که این جو اجتماعی؛ بی گمان در پنهان کاری و گوشه گیری های خيام بی اثر نبوده است و برای او پیامد هایی چون بدبینی و دوری جویی از دیگران را به همراه داشته است، گواه این موضوع؛ موارد زیر است:

(۱) کم بودن آثار نوشتاری او در سنجش با عمر درازش

(۲) انگشت شمار بودن شاگردان

(۳) کم بودن آگاهی نامه ها پیرامون زندگی شخصی خيام که نشان از کم سخن و کم گوی بودن او دارد.

ویژگی های چهره تاریخی خيام

کارهای علمی خيام



خیام را باید از منابع کهن نزدیک به زمان او شناخت؛ آن چه این منابع به ما می دهند این است که:

(۳) انکار رستاخیز

(۴) عیش و باده خواری

در زیر نگاهی به برخی از رباعیات او می اندازیم و محور های بالا را در آنها نشان می دهیم:

یک قطره ی آب بود و با دریا شد-----یک ذره ی خاک و با زمین یکتا شد

آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟-----آمد مگسی پدید و نا پیدا شد

در این رباعی؛ آشکارا سه محور نخست دیده میشود و سراینده پرسش های اساسی را مطرح می کند که در جای جای رباعیات او به چشم می خورد.

یاران به موافقت چو دیدار کنید-----باید که ز دوست بسیار یاد کنید

چون باده ی خوشگوار نوشید به هم-----نوبت چو به ما رسد نگوئسار کنید

در اینجا نیز؛ علاوه بر تاکید بر ناپایداری دنیا بر مفهوم باده خوری و شاد زیستن نیز تاکید می ورزد.

ما لعبتک انیم و فلک لعبت باز-----از روی حقیقتی نه از روی مجاز

یک چند در این بساط بازی کردیم-----رفتیم به صندوق عدم یک یک؛ باز

در مصرع نخست به بازیچه بودن انسان در دست آسمان ها(افلاک) اشاره می کند و در مصرع سوم به زیبایی با مجازی که در واژه ی بساط ایجاد کرده است؛ دنیا را به صحنه نمایش و بازی؛ مانند کرده است که در آن انسان به بازی گرفته میشود و مصرع چهارم که به نفی بازگشت انسان در رستاخیز اشاره مستقیم دارد.

شمار رباعیات خیام

بی گمان ناموری خیام و ماندگاری نامش به شوند رباعیات او بوده است. البته بر سر شمار رباعیات اصیل او نیز همواره بحث و گفتگو بوده است.

شمار اندکی از رباعیات اصیل خیام در منابعی چون؛ رساله ی موعظه ی احمد غزالی؛ سندیاد نامه ی ظهیری سمرقندی؛ راحه الصدور راوندی؛ مرزبان نامه سعد الدین وراوینی؛ رساله التنبیه فخر رازی؛ مرصاد العباد نجم الدین رازیغنائیخ جهانگشای عطا ملک جوینی ثبت شده است.شمار رباعیات خیام بر اساس ابن بن مایه تنها شانزده تا است ولی محمد علی فروفی شمار آنها را به شصت و شش رسانده است. پس از این که این رباعیات اندک شمار در گستره ی فرهنگ ایرانی پراکنده گشت به مراتب هر رباعی دیگری که ماندنی و نزدیکی به مفاهیم رباعیات خیام داشت به مجموعه ی او افزوده میشد و

(۱) خیام فیلسوفی مشایی بود که پیرو ابن سینا و شاگرد بمهنیار(=شاگرد ابن سینا) بود.

(۲) در ستاره شناسی استاد بود و به اصلاح گاهشمار جلالی پرداخت.

(۳) مخترع ترازوی آبی بود.

(۴) ریاضی دان بود.

(۵) هواشناس بود

(۶) در دانش هایی چون ادب؛ لغت؛ تاریخ و .. استاد بود.

(۷) به آثار ابوالعلائی معری توجه ویژه داشت

(۸) در مجالس باده خوری و عیش و شادی حضور داشته است.

تنگ نظری به خیام

خیام با کسانی که از جهت دانش و اندیشه با او هم سو نبوده اند زیاد نمی جوشیده است و همین شوند این شده بود که آشنایان و دوستان؛ بسیار اندک شمار بشوند و در نتیجه کسانی که بیرون از این دایره هم صحبتی و هم نشینی مانده بودند به نوعی نسبت به خیام تنگ نظر شده بودند؛ البته این روش و منش خیام نیز؛ موجب نسب دادن ویژگی هایی چون تنگ حوصلگی و کج خلقی به او شده است.

بررسی رباعیات خیام

در آغاز نگاهی به خود قالب رباعی می اندازیم:

رباعی؛ یکی از ریشه دارترین قالب های شعر ایرانی است و از جهت زبان شناختی در زبان های اقوام مادی(پیش از اسلام) ریشه دارد و همان گونه که می دانید در بحر های عروضی تازی؛ پیشینه ای ندارد؛ اصل افقی بودن قافیه که ویژگی شعر ایرانی است(در برابر عمودی بودن قافیه که ویژگی شعر عربی است)؛ در این قالب لحاظ شده است. نکته ی مهم دیگر همیت رباعی از جهت پیوند بسیار نزدیک با موسیقی است.

در این میان خیام که در هازمانی(جامعه) بسته و سانسور شده می زیست؛ می دانست که چگونه سخنان زیرکانه و پند آمیز خود را در قالب رباعی بریزد؛ کوتاه بودن این قالب این فرصت را به خیام می داد که کم گوید و گزیده گوید؛ چرا که با این شیوه بود که از گزک دادن به دست دیگران؛ پرهیز کند.

رباعیات خیام به طور کلی دارای چهار محور اصلی زیر است:

(۱) چون و چرا درباره آفرینش

(۲) بی ثباتی و ناپایداری دنیا



برابرهایی پارسی

کاری از الف. نیکویی

در نتیجه ی همین نسبت دادن ها؛ یار احمد رشیدی تبرزی؛ مجموعه ی مستقل با نام طربخانه شامل پانصد و شصت رباعی به نام خیام در ۸۶۷ قمری به عنوان نخستین و یگانه مجموعه مستقل رباعیات خیام تدوین کرد.

در بیرون از ایران بزرگانی چون ژوکوفسکی؛ کریستین سن؛ فرید ریخ روزن و رمپیس پژوهش هایی در رباعیات خیام انجام داده اند و در ایران؛ نخستین بار کار تصحیح رباعیات خیام به همت ذکا الملک فروغی و به همکاری دکتر قاسم غنی در ۱۳۱۹ به ثمر رسید. آن دو تن ۱۷۸ رباعی را اصیل شناختند؛ برای شماری از رباعیان سند به دست داده اند و بقیه را هم به تناسب و نه ذوق و و سلیقه به خیام منسوب کرده اند و همچنین کوششی دیگر با نام مجموعه رباعیات خیام توسط سیر علی میرافضلی نیز در دست است.

سخن پایانی

خیام؛ چهره ای است جهانی که به هر روی درباره زندگی شخصی او ابهام های فراوانی وجود دارد و روشن شدن آنها نیاز مند پژوهش های دانشمندان و ادب دوستان است. باشد که خیام را بشناسیم و به دیگران بشناسانیم.

یاری نامه ها

۱. رباعیات امین/پروفسور سید حسن امین/انتشارات دایره المعارف ایران شناسی

۲. فرهنگ دهخدا

۳. رباعیات خیام/انتشارات پیک فرهنگ

اتساع : گشادگی ، گستردگی ، فراخ شدن

اتساع پیدا کردن : پهن شدن، دراز گشتن

اتصال : پیوند ، پیوستگی ، همبندی ، بستگی

محل اتصال : برفورگه ، پیوندگاه

اتصالا : پیوسته

اتفاق : پیش آمد ، رفتار، رویداد، رخ دادن

از حسن اتفاق : خوشبختانه

اتفاق آراء: هم فواستگی ، یکنزبانی، همراهی، یگانگی دیدگاهها

اتفاقا : بناگه ، ناگهانی ، بی پیشینه

اتفاقات : رویدادها، پیشامدها

اتفاق نظر : یکدلی ، سازواری

اتقان : استواری

اتقی : پارسا تر

اتکا : پشتیبانی، دلگرمی ، پشتگرمی

نقطه ی اتکا: اندر فسگاه

اتکا بنفس: بفور استواری

اتلاف : تباه کردن، نابود کردن، کاهش ، افخت، کاستن

اتلاف وقت: زمانکشی

اتم: رسا تر

اتمام: انجام، پایان، فرجام

اتمام هجت: زنهارده، واپسین سفن

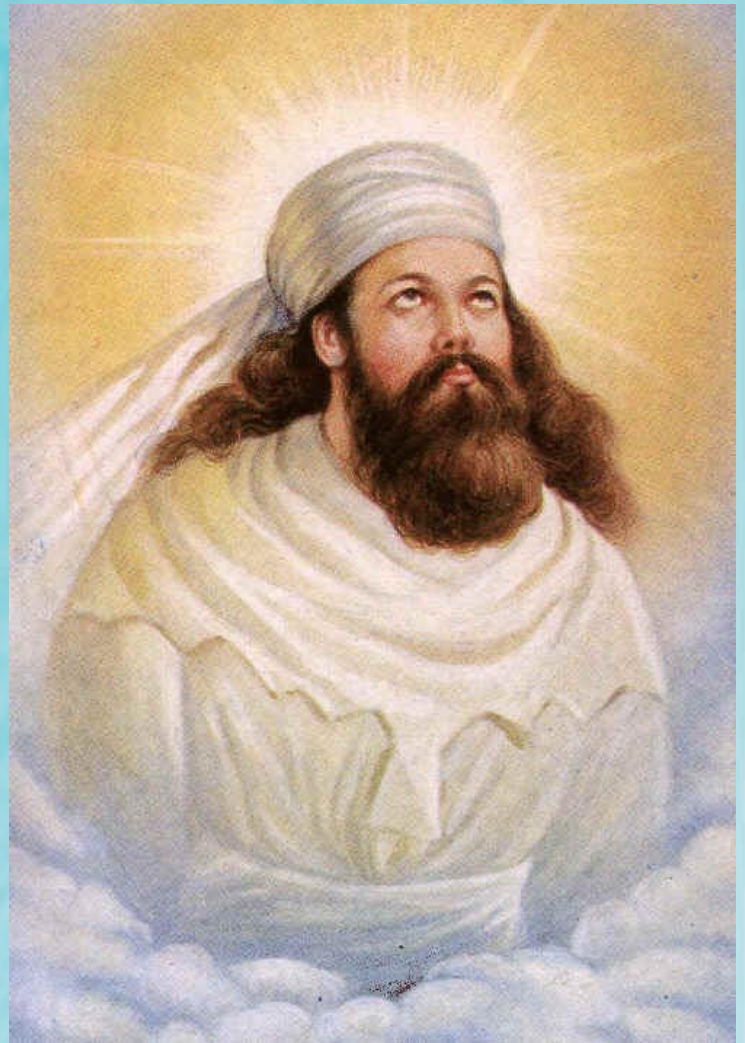
اتوبان: بزرگراه



نسک شناسی

نویسنده: مریم امامی جعفری

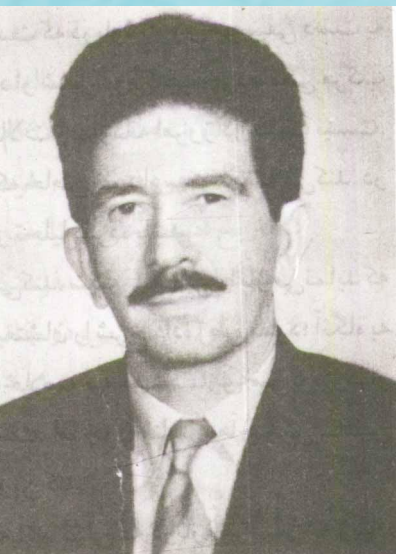
دکتر آموزگار در سال ۱۳۱۸ در خوی زاده شد. او به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ترکی، پهلوی و اوستایی مسلط است. او از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ به عنوان پژوهشگر در بنیاد فرهنگ ایران مشغول به انجام تحقیقات شد. از سال ۱۳۴۹ به عنوان استادیار در گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. از سال ۱۳۶۲ به عنوان دانشیار و از سال ۱۳۷۳ تا کنون به عنوان استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مشغول به تدریس و تحقیق است



ای راستی و ای اندیشه ی نیک ،
به سوی من آید ،
و بخشش دیرزیوی را به من ارزانی دارید.
و تو ای اهورامزدا ،
با سخنان راستین خود ،
به زرتشت نیروی مینویی و شادمانی ،
و به همه ی ما توانایی ده ،
تا بر آزار و ستیز دشمنان خود چیره گردیم. (گاتها ؛ هات ۲۸ / بند ۶)

از جمله آثار ایشان، «زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، با همکاری احمد تفضلی، نشر معین، چاپ اول، ۱۳۷۲» و «تاریخ اساطیری ایران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۴» و مقاله‌ها و نسکهای بسیار دیگر است (۱).

دکتر احمد تفضلی در ۱۶ آذر ۱۳۱۶، در اصفهان متولد گردید. بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۳۸ در رشته زبان و ادبیات فارسی با رتبه اول فارغ التحصیل شد و همان سال در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد. پس از آن در سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ دوره فوق لیسانس مدرسه زبان‌های شرقی دانشگاه لندن را گذراند و در طی همین سال‌ها دوره‌ای را نیز برای تحصیل و تحقیق در پاریس سپری



کرد. استاد در سال ۱۳۴۴ با اخذ درجه فوق لیسانس مدرسه زبان‌های شرقی به ایران بازگشت و مطالعات خود را در این رشته ادامه داد و در سال ۱۳۴۵ به اخذ درجه دکتری در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی نائل آمد. دکتر تفضلی به طور رسمی در سال ۱۳۳۷ به استخدام اداره فرهنگ عامه درآمد.

زایش، زندگی و مرگ اشوزرتشت، پیام آور نیک گفتار، نیک اندیش و نیک کردار آریایی را هاله‌ای از ابهام و استوره فراگرفته است. ولی استوره‌ها در دل خود واقعیات‌های تاریخی را دارند و خویشکاری پژوهشگر ایران باستان همانا بیرون کشیدن واقعیات‌های تاریخی از دل استوره‌هاست. پژوهشگران ایرانی و انیرانی بسیاری درباره‌ی زایش و زندگی اشو زرتشت دست به قلم بردند و نسکها نگاشته‌اند.

دو تن از این پژوهشگران، دکتر احمد تفضلی و دکتر ژاله آموزگار هستند که نسکها و پژوهش‌های بسیاری را با یاری یکدیگر به دستداران فرهنگ و تاریخ و تمدن ایران پیشکش کرده‌اند.

دکتر ژاله آموزگار استاد دانشگاه، پژوهشگر، نویسنده و مترجم است. او دکترای زبان‌های باستانی (به‌طور دقیق‌تر، زبان‌های ایرانی و ادبیات مزدیسنی) از دانشگاه سوربن دارد و بیش از ۳۰ سال در دانشگاه تهران تدریس کرده است.



از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ به عنوان پژوهشگر در بنیاد فرهنگ ایران به تحقیق پرداخت و به این همکاری حتی پس از خدمت در دانشگاه تهران ادامه داد. استاد همچنین ریاست بخش دانشجویان خارجی دانشکده ادبیات را نیز عهده دار بود و در این سمت با برنامه ریزی و مدیریتی دقیق دانشجویان خارجی را راهنمایی می کرد. در سال ۱۳۷۰ به عضویت پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی در آمد و از سال ۱۳۷۳ معاونت علمی و پژوهشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی را به عهده گرفت. دکتر احمد تفضلی در شامگاه روز دوشنبه ۲۴ دی ۱۳۷۵ درگذشت (۲).

از جمله آثار استاد می توان از «زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن با همکاری ژاله آموزگار، تهران، نشر معین، چاپ اول ۱۳۷۳» و برگردان (ترجمه) «نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایرانیان» نوشته ی آرتور کریستین سن در دو پاره (دو جلد) با همکاری دکتر آموزگار نام برد.



نسک دیگری که دکتر آموزگار و دکتر تفضلی به نگاشتن آن پرداختند و به دوستداران فرهنگ ایران زمین عرضه داشتند. نسک «استوره ی زندگی زرتشت» است. این دو پژوهشگر در این نسک به بررسی زمان زایش، زندگی و پیامبری اشوزرتشت با توجه به نوشته های کهن از جمله دینکرد و گزیده های زادسپرم و... پرداخته اند.

این نسک برای نخستین بار توسط نشر چشمه و نشر آویشن در ۱۳۷۰ به زیر چاپ رفت و تاکنون هشت بار توسط انتشارات چشمه به چاپ رسیده است. پس از پیشگفتار و چیکده ای درباره ی زندگی زرتشت و شخصیت تاریخی او و توضیح کوتاهی درباره ی بن مایه های کهن که از آنها بهره گرفته شده است، هات های زیر را در این نسک می خوانیم:

هات نخست :

- دینکرد هفتم
- دینکرد پنجم
- دینکرد نهم

هات دوم : گزیده های زادسپرم

هات سوم : روایات پهلوی

هات چهارم : وجرکرد پهلوی

هات پنجم : زرتشت نامه

هات ششم : ملل و نحل

نسک «استوره زندگی زرتشت» واپسین بار در سال ۱۳۸۷ توسط نشر چشمه در ۲۰۲ رویه با بهای ۳۵۰۰ تومان به بازار نسک آمده است.

پی نوشتها :

(۱):ویکی پدیا

(۲):همان



پردازیم:

کوروش فرزند ماندانا (دختر آستیگ) و کمبوجیه پارسی بود، بر اساس گفته ی هرودوت، این شاه مادی (آستیگ) به وزیری به نام هارپاگ دستور کشتن کوروش را داد و هارپاگ نیز برای اجرای این دستور، کوروش را به چوپانش سپرد اما زن چوپان که سپاکو نام داشت از کشتن او پیشگیری کرد و او را به جای پسر خودش، که مرده به دنیا آمده بود؛ بزرگ کرد. از سویی دیگر، فرانک "مادر فریدون" از ترس ضحاک، پسرش را به کوه البرز برده و به «یکی مرد دینی» سپرد:

بیاورد فرزند را چون نوند چو مرغان بران تیغ کوه بلند

یکی مرد دینی بر آن کوه بود که از کار گیتی بی اندوه بود

فرانک بدو گفت کای پاک دین منم سوگواری ز ایران زمین

بدان کاین گرنامه به فرزند من همی بود خواهد سر انجمن

ترا بود باید نگیبان او پدروار لرزنده بر جان او

نیاورد هرگز بدو باد سرد پذیرفت فرزند او نیک مرد

آنچنان که آشکار است این «مرد دینی» در داستان فریدون، هم تراز و نزدیک است با همسر چوپان که هرودوت نامش را "سپاکو" آورده، در داستان کوروش است که به ترتیب، نقش بزرگ کننده ی فریدون و کوروش را بازی میکنند. پس از آن که آستیگ مادی در می یابد که کوروش زنده است؛ او را به پارس می فرستد و هارپاگ را که مسئول کشتن کوروش بود؛ با کشتن پسرش (پسر هارپاگ) و خوراندن او به هارپاگ، پادافره میکند. از سویی دیگر در روایت فریدون و ضحاک، شخصیتی انقلابی به نام کاوه آهنگر وجود دارد که مغز هفده تن از فرزندانش، خوراک ماران ضحاک شده اند.

که ماران را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

در اینجا شخصیت کاوه آهنگر و هارپاگ مادی با یکدیگر قابل سنجش هستند. کاوه ی آهنگر در پیروزی فریدون بر ضحاک بسیار به او یاری نموده است. چنانکه فردوسی میگوید:

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

ازان چرم کاهنگران پشت پای ببوشند هنگام زخم درای

همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

خروشان همی رفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست

کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

نبینید، پادشاه بابل، درباره ی پیروزی کوروش بر آستیگ (ایخ توویگو به زبان بابلی) چنین نوشته است: «او قشونی جمع کرده به جنگ کوروش رفت و لیکن لشگر او یاغی شد و ایخ توویگو را گرفته تسلیم کوروش نمود پس از آن کوروش



آمیزش استوره و تاریخ و دو نمونه از آن

نویسنده: یزدان صفایی

استوره داستانی ریشه دار در واقعیت است که به گونه ای نمادین، دانسته هایی از گذشته های دور را برای گشایندگان رازهایش، آشکار میکند. البته تاریخ نیز گاه در پیچ و خم چیستان ها گرفتار می آید اما این چیستان های تاریخی بر خلاف استوره، نمادین نیستند بلکه ناشی از نا آگاهی از رویدادها و یا علت های آن ها هستند.

فراوان پیش آمده که این داستانهای نمادین با چستانهای تاریخی همراه گشته و پس از آمیزش، به گونه ای تاریخ و استوره هم رنگ گشته اند که بسیاری از پژوهشگران را به این باور رسانده اند که هر دو از یک آبشخور هستند بطوریکه یکی را برگرفته از دیگری دانسته اند و یا هر دو را دو روایت از یک اصل دانسته اند. در این گفتار، نخست، نمونه ای از این ماندنی استوره و تاریخ را می آورم و با مدرک نشان میدهم که پیروان یکی بودن آنها ره به ترکستان برده اند! سپس در بخش دوم، نمونه ای دیگر از در هم آمیختگی دو رویداد با فاصله زمانی چند هزار سال می آورم.

بخش نخست

خوانندگان کمابیش با چگونگی پیروزی فریدون پشدادی بر ضحاک ماردوش یا آژی دهاک آشنا هستند و همچنین می دانند که کوروش بزرگ چگونه بر آستیگ مادی پیروزی یافت. در اینجا به نزدیکی ظاهری این دو داستان می



بخش دوم:

همدان را تسخیر کرد طلا و نقره و ثروت زیاد به تصرف او در آمد و تمام این غنائم را به انشان برد.» {۱}

نکته ی این گزارش در این است که سپاه آستیاگ بر او شورش کرده، هیچ دور از ذهن نیست که این شورش از سوی همان هارپاگی روی داده باشد که آستیاگ فرزندش را کشته بود. ضمناً «یوستیوس، همدست اصلی کورش را هارپاک مادی دانسته است.» {۲}

این نکته میتواند بازتابنده ی یاری کاوه به فریدون و انقلاب او بر ضحاک باشد.

توضیح:

می دانیم که دانش واژه شناسی امروزه به کمک استوره شناسی آمده و بسیاری از استوره ها به کمک این دانش رمزگشایی شده اند. از این روی، ما نیز به ناچار می باید به واکاوای واژه "فریدون" بپردازیم. دکتر فریدون جنیدی این واژه را اینگونه ریشه شناسی کرده است:

فریدون به زبان اوستا، "ثرایتَوَن" Thraetaona خوانده میشود و این نام از دو بهر تشکیل یافته و خلاصه شده است.

بخش نخست آن ثری است که در اوستا و سانسکریت به معنی عدد سه و همان است که امروز نیز به زبان انگلیسی Three خوانده میشود.

بخش دوم آن "اَتَوَتَن" Aeetavanat است که به زبان اوستایی همان است که در زبان پهلوی "ایتون"؛ و به زبان فارسی "ایدون" به معنی "چنین" تلفظ می گردد.» {۳}

از این واژه شناسی و این که در شاهنامه آمده است که فریدون، جهان را میان سه پسرش: ایرج و تورج و سلم، تقسیم میکند، نتیجه میشود که منظور از "فریدون" در استوره ها، دوره ی سه بخش شدن نژاد آریاست و نه یک فرد خاص که بر پادشاهی ستمگر به نام ضحاک پیروز گشته است.

دکتر جنیدی در کتاب "زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتار های ایرانی" در فصلی به نام "اژدها" نشان میدهد (۴) که "اژدها" و "اژی" در اصل نمادی از پدیده ای طبیعی به نام "آتشفشان" هستند و به این منظور نیز مدارک و شواهد فراوانی ارائه میدهد که ذکر آنها در اینجا باعث به درازا کشیدن گفتار میشود.

از آنچه گفته شد بر می آید که در زمان های بسیار دور و به هنگام سه بهره شدن نژاد آریا، آتشفشانی نیز در محل سکونت آنها خاموش گردیده است و این رویداد در ذهن آریاییان باقی مانده است و بعدها با خاطره پیروزی کورش بر آستیاگ مادی ترکیب شده و به شکل پیروزی پادشاهی دادگر بر پادشاهی بیدادگر ضبط گشته است.

ضمناً چنانچه دیدیم، نبونید از پادشاه ماد به گونه ایخ توویگو یاد میکند، به نظر می رسد نام آستیاگ، بعد ها بر اساس اشتباهی که تاریخ نگاران یونانی از آمیختگی استوره ضحاک با تاریخ کورش کرده اند، بر سر زبان ها افتاده باشد و همین نشان می دهد که استوره و تاریخ از زمانهای بسیار دور به جای یکدیگر، به اشتباه به کار می رفته اند

در مورد کاوه نیز باید گفت که او هم مانند فریدون یک شخص خاص نیست بلکه نماینده دوره ای از گذشته های بسیار دور تاریخ ایران است که به شکلی نمادین در شاهنامه آهنگر خوانده شده است. می توان دوران کاوه را دوران کشف آهن و به کار گیری آن به عنوان سلاحی در نبرد ها دانست. در این باره در بخش دوم مقاله بیشتر سخن خواهیم راند.

در این بخش به شباهت پیروزی فریدون بر ضحاک با پیروزی کورش بزرگ بر نبونید بابلی می پردازیم.

نخست آن که میدانیم برنام (لقب) ضحاک، ماردوش بوده است و نام خدای بابل که کورش نیز آن را بزرگ داشت، مردوک بوده است. لازم به یادآوری است که فریدون نیز ماردوش را پس از پیروزی نکشت. همچنین نزدیکی این دو واژه برای پژوهشگران در شاخه زبان شناسی، بسیار شایان توجه است. درباره ی پیروزی فریدون بر ضحاک در شاهنامه آمده است که سپاه او برای گرفتن پایتخت ضحاک، از اروند رود گذشته است:

چو آمد به نزدیک اروندرود فرستاد زی رودبانان درود

بر آن رودبان گفت پیروز شاه که کشتی بر افکن هم اکنون به راه

و سپس فریدون همراه با سپاه از اروند میگذرد؛ هیچ دور نیست که جایگاه ضحاک، همان بابل بوده باشد چرا که به روشنی آشکار است که برای رسیدن به بابل می بایست از اروند رود گذشت.

نکته ی دیگر این است که ضحاک، غاصب تاج و تخت جمشید بود و از سوی دیگر نبونید نیز غاصب تاج و تخت بابل بود، چراکه با خاندان شاهنشاهی پیوندی نداشت و تنها، رئیس یکی از قبایل کلدانی بوده است.

پیوند دیگر میان این دو رویداد این است که ضحاک آنچنان که از بیتهای زیر آشکار است تلاش فراوانی برای دگرگونی در دین و آیین و فرهنگ مردم روزگار خود انجام داده بوده است :

چو ضحاک شد بر جهان شهریار برو سالیان انجمن شد هزار



پیروزی کورش بر آستیاگ مادی دچار در هم آمیختگی شده است.



پی نوشت ها:

- ۱) تاریخ ایران؛ حسن پیرنیا؛ رویه ۶۳ و ۶۴
 - ۲) نقل از کتاب تاریخ کورش بزرگ، بخش سوم، شروین و کیلی، منتشر شده در تارنگار روزنامک
 - ۳) زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتار های ایرانی، فریدون جنیدی، رویه ۱۴۵ و ۱۴۶.
 - ۴) نگاه کنید به رویه های ۴۴ تا ۶۱.
 - ۵) همان، رویه ۱۲۴.
- یاری نامه ها:
- ۱) تاریخ ایران؛ حسن پیرنیا-عباس اقبال؛ انتشارات کتابخانه خیام، چاپ پنجم- سال ۱۳۷۰
 - ۲) شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی/سازمان انتشارات جاویدان/چاپ هشتم- سال ۱۳۷۹
 - ۳) تاریخ کورش بزرگ؛ شروین و کیلی، منتشر شده در تارنگار روزنامک
 - ۴) زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتار های ایرانی، فریدون جنیدی، نشر بلخ- چاپ پنجم- سال ۱۳۸۹.

سراسر زمانه بدو گشت باز بر آمد بر این روزگار دراز

نهان گشت کردار فرزنانگان پراگنده شده کام دیوانگان

هنر خوار شد جادویی ارجمند نهان راستی آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نرفتی سخن جز به راز

و همین رفتار ضحاک، شوندد(باعث) آن شده بود که مردم، از او به شدت ناراضی بگردند و فریدون را با قیامی مردمی به رهبری کاوه همراهی کنند. از سویی در زمان نبونید نیز نارضایتی دینی به وجود آمده است و کورش نیز از همین ناخوشنودی مردم بابل به بهترین شیوه استفاده کرده است. بر اساس سالنامه های بابلی در هنگام نبونید، بابل وضع آشفته ای داشته است. چنان که پس از نبوکدنصر، دو شاه دیگر به سرعت کشته شدند یا اینکه درگذشتند تا این که نوبت به نبونید رسید. او که به همراه خانواده اش از پرستندگان ایزد ماه در حران بود و تلاش فراوانی برای گسترش آیین سین از خود نشان داد که این تلاش او، در شاهنامه به صورت «هنر خوار شد جادویی ارجمند» بازتاب داشته است. نبونید، خدایان کهن بابلی و سومری را کنار گذاشت و این موضوع به هیچ روی پسند مردم بابل و کاهنان آن نبود و به کاهش محبوبیت نبونید انجامید.

در هر دو روایت ضحاک و نبونید، مردم به شدت از فرمانروا خشمگین هستند...

توضیح

در توضیح بخش نخست این مقاله، بحث درباره "کاوه" را به پس از ارائه بخش دوم مقاله سپردیم و اینک آن را نیز می شکافیم. چنان که گفتیم، رمز آهنگر بودن کاوه، در دست یافتن ایرانیان به فلز آهن و استفاده از آن در نبردهاست. بسیار روشن است که مردمی که به سلاح تازه ای دست می یابند، با اتکا به آن روحیه جنگاوری بدست آورده و از آن برای مبارزه با ستم استفاده میکنند و در این راه با مردم دیگر نقاط ایران (اتحاد فریدون و کاوه یا کورش و هارپاگ) نیز متحد میشوند و همین مردم (کاوه-قوم مسلط به آهن) از این برتری خود در سلاح، سود جسته و بر چیرگی دراز مدت بابلی ها بر خود پایان داده اند. درباره ی ضحاک نیز میدانیم که لقب او بیوراسب بوده و استاد جنیدی "بیور" را برگرفته از "بئور" یا "بُور" اوستایی میدانند که خوانش نام بابل در اوستا بوده است. (۵) دگردیسی واج های "ل" و "ر" به یکدیگر در زبان شناسی بسیار معمول بوده است.

فرجام سخن

به نظر می رسد که آریاییان زمان فریدون (زمان سه بهره شدن آریاها) به راستی بر بابل پیروزی یافته باشند و این همان پیروزی است که با خاموش شدن آتشفشان مخلوط شده و در قالب پیروزی فریدون بر ضحاک نمایان گشته است. بدین صورت که آریاییان به رهبری فردی توانسته اند از زیر ستم و جور بابلیان بیرون بیایند اندکی بعد آتشفشانی در فلات ایران (به احتمال زیاد دماوند) خاموش شده. سپس تا مدت ها نژاد آریا بدون هیچ مشکلی به زندگی صلح جویانه خود ادامه می دهد تا کار به جایی می رسد که زمین های فلات ایران برای آنها تنگ به شمار می آید آنگاه است که گروهی (تور) به شرق و گروهی (سلم یا سرم) به غرب می روند و گروهی دیگر (ایرج) در ایران باقی می مانند.

پیروزی ایرانیان دارای صنعت آهنگری(کاوه) بر همسایگان غربی (بابلیان) با پیروزی کورش بر نبونید بابلی و خاموش شدن آتشفشان در همان زمان با